

مدرسه‌ها و ویروس نوظهور

نجما دهشیری

بخونند و باید برای آن‌ها پدر و مادری بکنند و برای آن‌ها هم معلم بشوند و کمک‌شون کنند. بله این روزا معلمان دیگه وقتی برای فکر کردن به گرون شدن دلار و سکه و بازار بورس و... ندارند و حتی باید با مدیر مدرسه گل‌ریزان بگیرند و به فکر تهیه گوشی و تبلت و خوراک و پوشاک و... برای بچه‌های نیازمند مدرسه باشن و گوشی‌های کهنه را برای آن‌ها تعمیر کنند! باید دنبال راهی بگردند تا بچه‌ها به جای کلاس، سر کار نباشند، گوش شنوا و مشاور باشند برای اونایی که زنگ می‌زنند و می‌گویند حالشون خوب نیست و می‌خواهند با یکی حرف بزنند.

این روزها را هیچ معلمی در خواب هم ندیده بود. روزهایی که دیگه چهره‌های متفاوت، خنده‌های از ته دل بچه‌ها، همراه داشتن گوشی و پنهان کردن آن، جشن تولدهای یواشکی زنگ تفریح، جشن‌های کلاسی و هزاران خاطره‌ی خوب که مایه‌ی دلگرمی بودن و خستگی‌هایی که بانگاه‌های پر از شادمانی بچه‌ها از وجودشون رخت بر می‌بست. لحظه‌هایی که بچه‌ها دنبال فرصت بودن تا با معلم‌ها عکس یادگاری بگیرن و بالبخند و خواهش می‌خواستن که براشون بفرسته و چقدر خوشحال می‌شدن اگر یکی از این عکس‌ها، پروفایل معلمی می‌شد.

آره، این روزا کم‌کم والدین هم فهمیدن که معلم‌ها در این کلاس‌ها، با چه صبر و متانتی با سی، چهل نفر سر کرده‌اند و اکنون برخی والدین حتی تاب تحمل فرزند خودشون را ندارند و لب به شکوه گشوده‌اند.

آری معلمان این روزها، فریادهای بی‌صدایی هستند که کمتر کسی آن‌ها را شنیده است هر چند که هرگز توفعی برای دیده شدن نداشته‌اند و عشق و شکیبایی سلاح این سربازان گمنام است.

این روزها دل خوشی معلم‌ها، همین بچه‌ها هستند که با پیام‌های محبت آمیز خود، استیکرهای با مزه، ویس‌ها و کلیپ‌های زیبا داستان معلم را می‌بوسن. هر چند معلم‌ها را نمی‌بینن؛ اما گاهی بیشتر از گذشته با آن‌ها در ارتباطن و در کنار هم روزهای جدایی از مدرسه و خاطرات دوست داشتنی اون را سپری می‌کنن به امید روزی که با مهار شدن این ویروس، روزهای خوبی را در سنگر مدرسه رقم بزنند.

زمستان کم‌کم داشت بساطش رو جمع می‌کرد و زمزمه‌های اومدن بهار، عید و خونه‌تکونی، خرید و... می‌اومد که با اومدن یک مهمان ناخوانده از چین و یا هر جای دیگه، شوک بزرگی به همه کس و همه چیز وارد شد. صحنه‌هایی از خواب‌های پریشان بعد از ظهر و صبح‌ها در عالم واقع دیدیم.

شاید هرگز دانش‌آموزی باور نمی‌کرد که مدرسه‌ها تعطیل بشه که نشستن دوباره روی نیمکت کلاس آرزوش بشه، دویدنیای زنگ تفریح در حیاط مدرسه، شوخی، خنده، اردو، مسابقات ورزشی و خیلی خوشی‌های دیگه بره و برایش بشه یک خاطره. این روزا دیگه مدرسه‌ها سوت و کور، چشم به راه دیدن بچه‌هاست. بچه‌هایی از خانواده‌های متفاوت و درگیر سربالایی‌ها و سرپایی‌های زندگی که فقط چندی ساعتی در مدرسه از آن دور می‌شدند و در فضای دورهمی و شیطنتای مدرسه اون غم و غصه‌ها را از یاد می‌بردند.

معلم‌ها این روزا، حال خوبی ندارند. آگه با عینک دیگران به وضع معلم نگاه کنیم، خیلی خوش به حالشون شده و علاوه بر تابستان، کل سال هم تعطیل شدن و حقوق هم می‌گیرند، مدعی هم هستن، ولی من با چشمای خودم به این شمع‌های نیمه‌سوخته نگاه می‌کنم.

این روزا، شب و روز درگیرن؛ صبح‌ها درگیر کلاس‌های آنلاین، تدریس، پرسش و بررسی غیبت‌ها و همدردی با دردهای بچه‌ها، بقیه‌روز هم گوشی به دست، گاهی فیلم آموزشی تهیه کنن، گاهی تکلیف‌های دانش‌آموزان را بررسی کنند، پیامک‌های آن‌ها را جواب بدهند که آگه ندهند و به درخواست بچه‌ها اعتنا نکنند علاوه بر وجدانشان، خانواده‌ها کله‌مند می‌شوند! همچنین باید جویای غیبت‌های بچه‌ها در کلاس‌های آنلاین باشند، دل‌هره‌ی عقب موندن از درس‌ها، بیماری، فقر، نبود گوشی هوشمند، خرابی اون، داغ‌تیم شدن بچه‌ها، سنگ‌سور بچه‌ها شدن در مصیبت از دست دادن والدین، درس نخوندن و بازگوشی بعضی‌ها، خطرات فضای مجازی برای اونایی که پدر و مادر شاغل دارند و ممکنه در دام شیاطین مجازی گیر بیفتند، اونایی که باید برای تامین مخارج زندگی کار کنند و هزار فکر و خیال دیگه. و بگذریم از این که خود معلم‌ها هم زندگی دارن و بچه‌هاشون که باید مجازی درس